

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

آغاز ماه ربیع الاول و اعیاد این ماه بزرگ را بر همه مسلمین و بر همه شما تبریک عرض می‌کنیم و امیدواریم خدای متعال مشکلات جامعه اسلامی را برطرف کند و به ملت و امت ما خیر و برکت و عزت عنایت کند و ما را در انجام وظیفه موفق بدارد.

بحث ما شیوه تعیین ولی امر در عصر غیبت بود. بعد از آن که در مباحث پیشین معلوم شد که فرمانروایی از آن خداست و خدای متعال فرمانروایی خود را در طول تاریخ از طریق نصب رسل و بعد اوصیاء رسل اعمال کرده است و در عصر غیبت کبری هم معلوم و ثابت شد که عقلاً نمی‌شود خدای متعال جامعه بشر را بدون ولی امر منصوب از طرف امام غایب رها کند و پس از آن هم معلوم شد که نصبی انجام گرفته است؛ - ولی گفتیم این نصب علی نحو قضیه حقیقه است و متعلق این نصب، کلیه فقیه جامع الشرایط است - حال بحث در این باره شد که این فقیه جامع الشرایط که به طور کلی و با نصب عام نصب شده است، چگونه باید معین شود؟

مباحثی را مطرح کردیم در مبحث اول به این معنا متعرض شدیم که فرمانروا خداست و لذا باید حاکم شرع منصوب از سوی خدا باشد یعنی ولی امر باید منصوب از سوی خدا باشد. در مبحث دوم به این بحث پرداختیم که تصدی فرمانروایی برای غیر منصوبین از سوی خداوند و از سوی معصومین علیهم السلام، هم عقلاً و هم شرعاً ممنوع است. در مبحث سوم اشاره به این مطلب کردیم که در قضایای حقیقه که حکم روی موضوع کلی بار می‌شود، - گفتیم مراد از قضایای حقیقه در اینجا در اصطلاح اصولیون است و نه قضایای حقیقی به اصطلاح فلسفی؛ ما یک قضیه حقیقه و خارجی داریم که در اصطلاح اصولی اراده می‌کنیم و نه در اصطلاح فلسفی - مراد ما از قضیه خارجی این است که موضوع حکم یک امر خارجی متعین علی‌الخصوص باشد؛ قضیه حقیقی این است که حکم بر روی موضوع کلی رفته باشد به طوری که در حکم قضیه شرطیه باشد؛ یعنی به این صورت باشد که اگر این موضوع محقق شد، این حکم روی آن می‌رود.

در مبحث چهارم بودیم که در این مبحث در آغاز که دقیقاً درباره روش تعیین ولی امر در عصر غیبت بحث می‌کردیم و گفتیم سه فرض وجود دارد و به جز این سه فرض، فرض چهارمی به نظر نمی‌رسد؛ یعنی امر منحصر در این سه فرض است:

فرض اول وحدت حاکم است، البته گفتیم اولین مطلبی که درباره روش تعیین بحث می‌کنیم این است که ببینیم آیا این حاکمی که باید معین شود باید یکی باشد یا متعدد؟ مباحث روش تعیین همچنان ادامه دارد. در حال حاضر هم در این مبحث چهارم در مبحث روش تعیین این مسئله را مطرح می‌کنیم که آیا این حاکم و این ولی امر فقیه - که باید معین شود - باید یکی بوده یا می‌تواند متعدد هم باشد؟ فرض اول این است که ولی امر باید یکی باشد؛ یعنی فرض وجوب و لزوم وحدت ولی امر.

فرض دوم: فرض تعدد علی نحو الاستقلال بود؛ تعدد علی نحو الاستقلال یعنی بیش از یک ولی امر داشته باشیم و هر یک هم همه اختیارات ولایت امر را داشته باشند بدون اینکه اختیارات او مقید به نظر، پذیرش دیگری و یا تأیید دیگری باشد. یعنی خودش علی نحو الاستقلال ولایت داشته و متعدد هم باشد و هم این ولی امر است و هم دیگری علی نحو الاستقلال اختیارات حاکمیتی داشته باشد.

فرض سوم این است که ولی امر متعدد باشد اما اختیارات او مقید باشد به اینکه هر یک از این اولیا امر، در صورت تعدد نفوذ حکمش و حاکمیتش مشروط به قبول و تأیید دیگری باشد. این همان چیزی است که از آن گاهی به شورای رهبری تعبیر می‌کنند و معنای شورای رهبری هم این است که ولی فقیه متعدد باشد؛ اما حاکمیت هر یک یا نفوذ حکم هر یک مقید به پذیرش دیگری باشد.

ما در فرض اول مفصل بحث کردیم و گفتیم بنا بر آنچه ادله شرعی و عقلی اثبات می‌کند این است که ولی امر باید یکی باشد. وحدت ولی امر را گفتیم ادله اثبات می‌کند و ادله بسیاری هم برای آن آوردیم؛ هم ادله نقلی و هم دلیل عقلی آوردیم. ادله نقلی متعدد را بحث کردیم، بعضی از ادله نقلی با لسان این بود که ممکن نیست دو امام در عصر واحد باشند مگر اینکه احدهما صامت باشد. یا به لسان اینکه امام یا ولی امر نمی‌شود متعدد باشد و نباید متعدد باشد؛ زیرا لازمه این تعدد، هرج و مرج و اختلاف و امثال این‌هاست. یا به لسان اینکه باید جامعه اسلامی جامعه واحدی باشد. لزوم وحدت در جامعه اسلامی و اینکه امت، امت واحد است و امت واحد بودن با تعدد اولیای امر ناسازگار است. خلاصه با این السنه متعدد روشن کردیم و دلیل آخری که بحث کردیم، دلیل عقل بود و برای این دلیل عقلی هم تقریباتی را آوردیم.

بحث امروز در فرض دوم است. فرض اول وحدت حاکم بود. فرض دوم هم اینکه حاکم متعدد باشد و تعدد آن تعدد علی نحو الاستقلال باشد؛ یعنی اگر دو یا سه یا هر چند عدد ولی فقیه جامع‌الشرایط داشتیم و قائل به این باشیم که همه این چند نفر دارای اختیارات مطلق غیرمشروط باشند. این تعدد، عدد استقلال حاکم را بنا

بر آنچه در ادله وحدت حاکم آوردیم، خواهناخواه آن قدر متیقنی که توسط این ادله نفی می‌شود نحو از تعدد است. ادله‌ای که قبلاً در وحدت حاکم یا وحدت ولی امر و در ضرورت وحدت ولی امر آوردیم.

ممکن است کسی بگوید بعضی از آن ادله مثلاً تعدد مشروط را نفی نمی‌کنند، ولی قدر متیقن از آنچه آن ادله وحدت حاکم نفی می‌کردند، تعدد علی نحو الاستقلال است و لذا تعدد علی نحو الاستقلال به وسیله همان ادله لزوم وحدت حاکم منتفی می‌شود. ولی برای آنکه بتوانیم به اطراف بهتر رسیدگی کنیم، بعد از اشاره به اینکه خود ادله سابق که دلالت بر وحدت حاکم داشتند، فرض استقلال را نفی می‌کنند؛ یعنی فرض تعدد اولیای امر علی نحو الاستقلال بعد از این نکته و برای اینکه بحث را بهتر بتوانیم جمع و جور کنیم، این طور مطرح می‌کنیم که ما اینجا هم اول باید بحث مقتضی را بحث کنیم؛ ببینیم آیا اصلاً مقتضی وجود برای تعدد علی نحو الاستقلال دارد؟ بعد اگر این مقتضی وجود داشت، ببینیم آیا این فرض مانعی دارد یا ندارد؟ بحث را این گونه تقسیم‌بندی می‌کنیم یعنی در دو بخش این فرض تعدد علی نحو الاستقلال را مطرح می‌کنیم:

اول بحث می‌کنیم که آیا مقتضی تعدد حاکم یا تعدد ولی امر علی نحو الاستقلال موجود است یا خیر؟ یعنی دلیلی داریم برای اثبات تعدد یا ادله‌ای که دال بر تعیین ولی امر در عصر غیبت است، آیا در آن می‌توان دلالت بر نصب ولی امر اعم از تعدد یا وحدت را استفاده نمود؟ یا اصلاً مستفاد از ادله نصب اساساً وحدت حاکم است؟

اگر ادعا کنیم که اصلاً مستفاد است و ادله نصب، وحدت حاکم است یا اگر ادعا کنیم که اینجا قرینه عقلی یا قرینه عقلایی داریم که به فرض اینکه خود آن دلیل از ناحیه لفظاً اطلاقی داشته باشد که شامل نصب اعم از واحد و متعدد باشد، اما قرینه عقلی یا قرینه عقلایی یا احیاناً سیره متشرعه آن را مقید می‌کند؛ یعنی بنا بر این مانعی وجود دارد؟ یا اینکه بگوییم اصلاً نصّی وجود دارد که اطلاق ادله را منع می‌کند و تقیید می‌زنند البته اگر بتوانیم اطلاقی را در ادله فرض کنیم. پس بحث به این شکل تقسیم و تنظیم می‌شود که اولاً بحث درباره مقتضی می‌کنیم که آیا وجود دارد؟ حال اقتضای شرعی یا عقلی باشد و بعد هم بحث می‌کنیم که به فرض اینکه مقتضی وجود دارد، آیا مانعی در کار هست که از تأثیر این مقتضی جلوگیری کند یا نیست؟ اما بحث درباره مقتضی؛ یا مقتضی عقلی را بحث می‌کنیم یا مقتضی نقلی. از مباحث قبل مخصوصاً دلیل عقلی دال بر وحدت حاکم استفاده می‌کنیم که عقلاً مقتضی برای تعدد علی نحو الاستقلال وجود ندارد؛ یعنی عقل می‌گوید چنین چیزی اقتضا ندارد. بنا بر آنچه در مباحث قبل با تقریبات سه گانه مطرح کردیم که خلاصه‌اش این بود؛ تقریباً اول مبتنی بر این بود که غرض از نصب حاکم با تعدد علی نحو الاستقلال منافات دارد؛ چون غرض ایجاد نظم است و تعدد علی نحو الاستقلال موجب اختلاف و هرج و مرج و اخلال در نظم جامعه می‌شود.

تقریب دوم بر این مبتنی بود که تعدد علی نحو الاستقلال ملازم با تعدد در تصمیم‌گیری است و تعدد در تصمیم‌گیری هم موجب ممتنع شدن اطاعت از دو ولی امر یا سه ولی امر می‌شود. گفتیم معنی اینکه هر دو یا هر سه ولایت دارند این است که اطاعت از آن‌ها واجب باشد؛ این معلوم بود. از طرفی تعدد ولی فقیه یا اولیای امر ملازمت با تعدد تصمیم‌گیری و امرونی دارد و نمی‌توان تصور کرد که دو یا سه نفر همگی صاحب‌نظر و صاحب‌فکر در تمام زمینه‌ها باشند و اتفاق نظر داشته باشند. قطعاً اختلاف نظر پیدا می‌کنند؛ امرونی می‌کنند و فرض هم بر این است که ولایت این‌ها علی نحو الاستقلال است و مشروط به تأیید دیگری نیست. اطاعت از این‌ها هم که واجب است و لازم آن این است که الجاء به معصیت تحقق پیدا کند؛ یعنی اینکه مردم از سوی خدای متعالی که گفته است باید هم از این و هم از آن اطاعت کنید، خود خدا این‌ها را به معصیت وادار کرده است. چون اطاعت از هر دو محال است؛ چون یا اجتماع ضدین است یا اجتماع نقیضین. یکی می‌گوید انجام بده! دیگری می‌گوید انجام نده! یکی می‌گوید: این کار را بکن و یکی می‌گوید آن کار را بکن! یا باید یکی را اطاعت کند که در این صورت معصیت دیگری اتفاق می‌افتد یا معصیت هر دو را کند. خلاصه یا معصیت هر دو را باید انجام بدهد یا لااقل باید یکی را معصیت کند. از وجوب اطاعت این دو وجوب معصیت لازم می‌شود و لذا ممتنع است.

تقریب سوم هم مبتنی بر این بود که اگر بنا باشد که ولی امر متعدد باشد و تعدد علی نحو الاستقلال باشد معنی‌اش این است که خدای متعال خودش تجویز بر ارتکاب گناه را صادر می‌کند و باز هم به همان دلیلی که در تقریب دوم بیان شد [در این مورد هم رد است].

[این نکته را باید دانست که] وقتی نصب چند ولی امر شد، تعدد آن به معنی تقیید است. فرض علی نحو الاستقلال چه بود؟ گفتیم غیر مقید باشد. اگر گفتید حوزه این اینجا و حوزه دیگری جای دیگر معنی آن همان مشروط بودن می‌شود؛ معنی آن این است که این در این حوزه ولی امر است و نه در آن حوزه! اگر در آن حوزه هم ولایت امرش نافذ شود، همان محذورات به وجود می‌آید. اگر هم نفوذ ولایت امر او محدود به یک حوزه معین باشد، این مقید است. اگر دو حوزه برای دو ولی امر متعدد در نظر گرفتید و گفتید اولی حوزه‌اش این و دیگری حوزه‌اش آن است، معنی آن این است که اولی حق دخالت در حوزه دومی و دومی حق دخالت در حوزه دیگری را ندارد؛ پس مقید می‌شود. یعنی اولی ولایت امر دارد اما با قید عدم دخالت در حوزه دیگری و برعکس. فرض ما در فرض دوم استقلال است؛ استقلال یعنی استقلال امر مشروط و استقلال عدم الاطلاق.

به هر حال همین ادله عقلیه که ما بیان کردیم موجب این می‌شود که بگوییم اصلاً مقتضی برای تعدد علی نحو الاستقلال وجود ندارد؛ به دلیل اینکه مقتضی کمال، ملاک وجوب وجود حاکم مطاع است و این ملاک محقق نمی‌شود. این ملاک وجوب اطاعت ممکن نیست تحقق پیدا کند به دلیل لزوم توالی فاسدی که بیان شد. بنابراین می‌توان گفت اگر از ناحیه عقلی بخواهیم مسئله را بررسی کنیم، عقلاً مقتضی برای تعدد علی نحو الاستقلال وجود ندارد. حال ببینیم از نظر شرعی چه طور است؟ البته خود اینکه می‌گوییم مقتضی عقلی وجود ندارد، می‌تواند قرینه‌ای بر تقیید ادله شرعی باشد. ببینیم آیا می‌توان اطلاقی در ادله نصب پیدا کرد که برای تقیید این اطلاق دنبال مقید بگردیم؟ حالا مقید آن یا دلیل عقلی باشد یا دلیل نقلی یا چیز دیگر مثل ارتکازات عقلایی.

بعضی از ادله‌ای که در ادله نصل بیان کردیم، نصب علی نحو اجمال هستند؛ یعنی در ادله نصب اطلاقی وجود ندارد که ما بتوانیم بگوییم اطلاق آن شامل فرض تعدد و وحدت هر دو می‌شود. علی الاجمال این ادله می‌فهمانند که عالم عادل حق اعمال ولایت دارد و این مطلوب از سوی خداوند متعال برای ولایت امر است؛ اما این عالم متعدد است یا واحد؟ اطلاقی که وحدت یا تعدد را اثبات کند در این ادله وجود نداشت.

اگر ادله قرآنی را می‌خواستیم اثبات کنیم که مثلاً «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرِّبَايُونَ وَ الْأَخْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءً»^۱. بیان شد که در اینجا «بِمَا اسْتُحْفِظُوا» باء معنای لام تعلیل می‌دهد و به معنای باء تعدیه نیست؛ یعنی اینکه باء تعدیه قبلاً در عبارت «يَحْكُمُ بِهَا» آمده است یعنی این‌ها حکم به تورات می‌کنند؛ ما تورات را نازل کردیم تا اینکه این سه طایفه حاکمان به تورات باشند؛ یعنی نبیون، ربانیون (که اوصیای نبیون هستند) و علمای به کتاب.

چرا این‌ها حاکمان به تورات هستند؟ به دلیل اینکه علم کتاب به آن‌ها سپرده شده است؛ «بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءً» و ما گفتیم شهادت در قرآن کریم به معنی قتل فی سبیل الله نیست؛ بلکه قتل فی سبیل الله در قرآن کریم با همان عبارت قتلوا فی سبیل الله بیان شده است و کلمه شهید در قرآن کریم هیچ کجا به معنی مقتول فی سبیل الله نیست بلکه به معنی لغوی شهید یعنی گواه است. بعد هم گفتیم گواه قرآنی اعم از گواهی لفظی و گواه فعلی است؛ وقتی در قرآن کریم گواه مثلاً گفته می‌شود: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا»^۲ یا مثلاً «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ

۱. مائده، آیه ۴۴ «إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرِّبَايُونَ وَ الْأَخْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوْا اللَّهَ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ

۲. احزاب، آیه ۴۵ «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِيرًا

شَهِيداً»^۱ تنها به معنای گواه لفظی نیست؛ گواه اعم از گواهی لفظی. اما گواه فعلی یعنی چه؟ یعنی کسی که هم فعل و هم قولش گواه بر کتاب باشد. گواه بر کتاب باشد هم یعنی مبین کتاب باشد؛ یعنی حجت بر این باشد که کتاب می‌گوید کسانی که می‌خواهند علم به کتاب پیدا کنند و ببینند که کتاب چه می‌گوید، نیاز به شاهد دارند. چون اختلاف در تفسیر کتاب اتفاق می‌افتد؛ کتاب مجموعه‌ای از الفاظ است و در تفسیر این الفاظ اختلاف واقع می‌شود. شاهد بر مراد کتاب کیست؟ اول نبیون؛ دوم ربانیون که اوصیای نبیون هستند و سوم علمای به کتاب؛ علمای عادل عالم؛ آن‌هایی که هم با قول و هم با فعلشان شاهد هستند؛ شاهد علی الاطلاق. یعنی هر کس بخواهد ببیند معنی کتاب چیست به معصوم نگاه می‌کند؛ به قول و فعل او.

لذا گفتیم شاهد به این شکل به معنای عصمت است؛ «در نبیون و ربانیون» و یا لااقل به معنی ملکه عدل است «در الْأَحْبَابُ» که بنابراین «بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ» همان علم و عدل را می‌رساند. عدل به معنی اتم که همان عصمت است یا به معنی ممکن برای غیر معصوم است؛ به معنی ملکه عدل. این را ما قبلاً توضیح داده‌ایم که این آیه اثبات می‌کند که عالم عادل مفسر کتاب است؛ لذا گفتیم تعمیم آن بر غیر بنی اسرائیل یا به لحاظ لام تعلیل است که اینجا باء معنای لام تعلیل می‌دهد، چرا «يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرِّبَانِيُّونَ وَ الْأَحْبَابُ»؟ به دلیل اینکه «بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ» چون هم علم و هم عمل به این کتاب را داشته‌اند؛ لذا این‌ها حاکمان به کتاب می‌شوند.

یا به دلیل ادله متعدد متواری است که دال بر این است که آنچه بر بنی اسرائیل گذشته سنت‌های الهی که بر بنی اسرائیل جاری شده همان سنت‌ها بر مسلمین هم جاری است؛ «لَتَتَّبِعَنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ شِبْرًا شِبْرًا وَ ذِرَاعًا بِذِرَاعٍ حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا جُحَرَ ضَبٍّ تَبِعْتُمُوهُمْ قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَىٰ قَالَا فَمَنْ»^۲ چنین متنی در کتب روایت است که معمولاً در تفسیر آیه «لَتَتَّبِعَنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ»^۳ بیان می‌شود، یعنی مطابق آنچه دیگران رفتند شما هم همان راه را خواهید رفت. از این روایت می‌توان استفاده کرد که افرادی که تشکیک در باء می‌کنند که باید معنای لام تعلیل بدهد [باید بدانند که] به استناد آن ادله دیگر که همان احکام که بر بنی اسرائیل جاری شد و شما هم جاری است و بنابراین نبیون و ربانیون و احبار بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اولیای ایشان و عالم عادل نیز منطبق می‌شود.

۳. بقره، آیه ۱۴۳ وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعَ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ وَ إِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ إِيْمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ

۱. صحیح بخاری، کتاب احادیث الانبیا، حدیث شماره ۳۲۹۷

۲. انشقاق، آیه ۱۹

طبق این آیات عالم عادل باید حکم کند. اول اینکه این عالم عادل باید یکی باشد یا دوتا باشد؟ و اگر بخواهد دوتا باشد، آیا مطلق باشد یا مقید؟ دیگر به این جهات پرداخته و این آیات اطلاق ندارد بلکه این آیات اجمال دارد و اجمالاً می‌فهماند که حاکمان به کتاب بعد از نبیون و ربانیون چه کسانی هستند؟ اینکه عالمان عادل هستند؛ اما اطلاق این دارد که اثبات کند این افراد عالم عادل حتی اگر متعدد شدند هم، همه آن‌ها دارای چنین اختیاراتی بدون مقید بودن به دیگری هستند.

در اینجا وقتی می‌فرماید نبیون و ربانیون یعنی علی نحو قضیه خارجیه تعیین شده‌اند اما احبار چگونه حکم می‌کنند؟ آیا کُلُّ حَبْرًا یَحْكُمُ عَلَى الْکِتَابِ عَلَى نَحْوِ الْاِسْتِقْلَالِ؟ و یا کُلُّ حَبْرًا یَحْكُمُ عَلَى الْکِتَابِ عَلَى نَحْوِ التَّقْيیدِ؟ یا احد الاحبار؟ هر سه فرض برای آن متصور است. در مقام بیان از جهت اصل اینکه یَحْكُمُ عَلَى الْکِتَابِ اما این حکم کردن به کتاب به چه شکل و با چه موضوعیتی است؟ در مقام بیان این خصوصیت نیست؛ در مقام بیان اصل اینکه مَنْ الَّذِی یَحْكُمُ عَلَى الْکِتَابِ؟ اگر در مقام جعل و نصب در تعیین بود، آن وقت می‌گفتیم این در مقام بیان خصوصیات نصب هم هست. اما در این آیه فقط اشاره اجمالی به این دارد که آن‌هایی که حکم می‌کنند بعد از نبیون و ربانیون، احبار هستند؛ این را به طور اجمال نشان می‌دهد و اطلاقی در آیه وجود ندارد که به وسیله آن بشود اثبات کرد که در هر فرد و در هر تقدیر این حکم علی نَحْوِ الْاِسْتِقْلَالِ ثابت است.

البته درست است که لفظ الاحبار در اینجا عام است، اما از ناحیه اینکه هر خبری را شامل می‌شود؛ اما مهم این است که به چه نحو شامل می‌شود؟ آیا مقید به امر دیگر است یا اینکه نه علی نحو عموم بدلی؟ هم با عموم بدلی سازگار است و هم با عموم شمولی، هم با مقید بودن سازگار است و هم با مطلق بودن. مگر اینکه ادعا شود که جمع مُحَلِّی به الف و لام همیشه افاده شمول می‌کند. پس دال بر این است که کُلُّ حَبْرًا هُوَ حَاکِمٌ که این حتی اگر به نفع عموم شمولی هم بشود باز نمی‌فهماند که علی نَحْوِ الْاِسْتِقْلَالِ و یا علی نَحْوِ التَّقْيید مثلاً به امر دیگری است؟

و صلی الله علی محمد و آله و سلم